



استعمار یکی دیگر از پدیده های شوم

تمدن غربی است

تاریخچه استعمار یکی از غم انگیزترین و پرماجرترین فصول تاریخ زندگی بشر است، و در زمان حاضر نیز ریشه اصلی اختلافات عمیق دولتهای بزرگ جهان را تشکیل میدهد. گرچه در میان اقوام گذشته، و حتی در زمانهای خیلی قدیم، نمونههایی از استعمار موجود بوده، مثلاً «یونانیها» و «فینیقیها» مستمراتی در ساحل دریای مدیترانه داشته اند، ولی استعمار بصورت کنونی کاملاً تازه دارد.

بازار استعمار از زمانی رونق یافت و شکل جهانی خطرناکی بخود گرفت که وسائل نقلیه سریع السیر اختراع شد و شرکتهای بزرگ کشتیرانی شروع بکار کردند، در این هنگام موضوع استعمار در ابتداء بدست بازرگانان و شرکتهای خصوصی و بخاص منافع آنها آغاز گردید و دولتها از آنها حمایت میکردند ولی بعداً که منافع عظیم و سرشار، آن آشکار شد خود دولتها مستقیماً دست بکار شده دیگران را عقب راندند و با اصطلاح ابتکار عمل را شخصاً بدست گرفتند، و پس از مدت کوتاهی رقابتهای شدید در میان خود آنها درگیر شد.

بنابر این تاریخ «دوران جدید استعمار» و ظهور آن در یک مقیاس بزرگ جهانی همان تاریخ نهضت صنعتی اروپا و همزمان با برچیده شدن دوران قرون وسطی و شروع «تاریخ قرون معاصر»، یعنی تقریباً اوائل قرن شانزدهم میلادی است!

واژه «استعمار» گرچه در لغت بمعنی کوشش برای آباد ساختن است، ولی در اصطلاح سیاسی در نقطه مقابل آن، یعنی کوشش برای ویران ساختن کشوری بمنظور اینکه کشور دیگری آباد و مرغه گردد، بکار میرود.

البته بکار بردن این واژه مقدس و مرادف آن در سایر لغات آسیائی و اروپائی برای این هدف نامقدس و وسیله ساده ای برای اغفال مردم این سرزمینهاست، و لذا در زبان استعمارکنندگان

(زبان لاتینی) هرگز این لغت و مرادف آن بکار نمیرفته است بلکه آنها واژه « کلنیالیزم » Colonialisme که از ماده « کلنیا » Colonia یعنی « گروه مهاجرین ، گرفته شده بکار میبرند ، زیرا بدیهی است آنها نمیخواهند و نمیتوانند خودشان را اغفال کنند و مقصود اصلی خویش را از این عمل برای هموطنان نشان مکتوم دارند !

دانشمندان اجتماعی اخیر درباره «استعمار» تعاریف مختلفی کرده اند ولی بعقیده ما فشرده - ترین و در عین حال رساترین تعریفی که میتوان برای آن نمود اینست که : «**استعمار**» یعنی : «**بردگی دسته جمعی ملتی بوسیله ملت یا دولت دیگر**» ، و در حقیقت استعمار یک نوع بردگی خطرناک دسته جمعی است که جانشین « بردگی فردی » سابق گردیده است ، در استعمار فردی نیروی انسانی يك یا چند انسان بدون رضایت او در راه منافع دیگری بکار میافتاد اما در استعمار نیروی ملتی بضمیمه تمام ذخائر و منابع آنها بدون رضایت آن در راه مطامع دیگران بکار میافتد .

لذا تاریخ بما نشان میدهد که استعمار بشکل تازه وقتی باوج خود رسید که بردگی فردی سابق از طرف دول بزرگ جهان محکوم و از گردش خارج شده بود ، چه اینکه بردگی بان صورت سابق علاوه بر اینکه زندگی بسیار داشت در شرائط دنیای جدید ، مقرون ب صرفه هم نبود ! و لذا لازم بود « رفورمی » در آن ایجاد گردد !

جنایاتی که دولتهای استعماری غرب در این دوران کردند بمراتب وحشتناکتر از جنایاتی بود که برده فروشان در دوران « بردگی فردی » در قرون وسطی انجام دادند . یکی از نویسندگان معروف فرانسه مینویسد :

«**بومیان آمریکا واقیانوسیه برای اقوام متمدن و تربیت شده اروپامانند خرگوشی بودند برای یک نفر شکارچی و لذامی بینیم امروز همه آنها بر باد رفته اند**» (۱)

* * *

از آنچه درباره تاریخچه استعمار گفته شد این نکته کاملاً روشن میشود که استعمار قبل از هر چیز انگیزه اقتصادی دارد منتها همیشه از يك « اقتصاد ناسالم ، شبیه « اقتصاد کنونی غرب » سرچشمه میگردد .

ولی چون بدست آوردن يك « مستعمره اقتصادی » بدون درپرد کردن مردم آن سر زمین از نظر سیاسی ممکن نیست لذا « استعمار سیاسی » بعنوان ابزاری برای « استعمار اقتصادی »

۱- نقل از کتاب «تاریخ تمدن اسلام» تألیف دکتر گوستاو لوبون .

بکار میرود و چون مستعمرات و طول عمر آنها بستگی بجلوگیری از جنبش های فکری آزادی خواهی دارد لذا « استعمار فکری » برای ادامه کار نیز ضرورت دارد .
بنابر این هدف اصلی ، « استعمار اقتصادی » است و « استعمار سیاسی » مقدمه آن و « استعمار فکری » دنباله آنست .

* * *

چرا غربیها نمیتوانند بدون مستعمره زندگی کنند ؟

هنگامیکه شهرهای مهم و پایتختهای اروپارا از نزدیک می بینیم غرق اعجاب و تحسین می شویم ولی اگر درست دقت کنیم خواهیم دید جهانی ویران شده تا این شهرها آباد و آزاد گردیده است بنا بر این آنها قسمت مهم از آبادی و آزادی خویش را مدیون ویرانی ممالک شرقی هستند !

ولی باید دید چرا و بچه دلیل اقتصاد غربی یکچنین اثر غیر انسانی را همیشه بدنبال دارد ؟

دلیل آن اینست که اساس اقتصاد ناسالم و تمدن صنعتی و ماشینی غرب بر توسعه هر چه بیشتر صنایع سبک و سنگین است و هدف اصلی این توسعه ، « تولید بیشتر در زمان کوتاهتر و ماهزینة کمتر » است .

البته این موضوع ذاتاً اشکالی ندارد ، ولی نکته مهم اینجاست که توسعه صنعتی غرب ، هرگز در مقیاس احتیاجات داخلی خود این کشورها نیست ، بلکه قسمت مهمی از این « محصولات » الزاماً باید در خارج مصرف گردد .

همچنین « مواد خامی » که برای این فراورده های صنعتی لازم است نمیتوانند منحصراً از منابع داخلی باشد ، بلکه باید قسمت مهمی از آن از خارج تأمین شود .

بنابراین مسأله « بازاریابی » از یکطرف و بدست آوردن « منابع مواد خام » از طرف دیگر ایجاب میکند که متوجه کشورهای خارج ، یعنی کشورهایی که قدرت جذب بیشتری برای فراورده های صنعتی ، و سخاوت زیادتری در راه بذل منابع داخلی خود دارند ، شوند ، و البته این دو قسمت در صورتی کامل و موافق منافع آنها خواهد بود که جنبه « انحصاری » داشته باشد و مجموع این جهات تنهادر « مستعمرات » یافت میشود .

بعبارت دیگر پایه اقتصاد ناسالم کنونی غرب روی « توسعه فوق العاده صادرات و تقلیل واردات » گذاشته شده ، یعنی اگر یک روز حجم صادرات و واردات آنها مساوی گردد دستگاههای اقتصادی آنها فوراً فلج خواهد شد و بحران شدیدی سراسر این کشورها را فرا خواهد گرفت .

همانطور که اگر یک روز منابع مواد خام کشورهای شرقی (آسیا و آفریقا) بروی آنها بسته شود بسیاری از کارخانه های آنها از کار خواهد افتاد .

تنها يك نگاه به شهرهای بزرگ ممالک شرقی و ملیونها وسائل نقلیه گرانقیمت که درخیا با نهای آنها موج میزند کافی است که بدانیم چه سرمایه های سرسام آوری همه ساله از شرق بغرب منتقل میگردد ، تازه اینها همه يك رقم از صادرات غرب را به شرق تشکیل میدهد !

موضوع صادرات « اسلحه » یکی دیگر از ارقام مهم صادراتی غرب است در مقاله ای که یکی از مفسران سیاسی مطبوعات تهران با استفاده از منابع خارجی درباره این رقم عجیب نوشته بود چند جمله کوتاه و پر معنی بیچشم میخورد که برای پی بردن با اهمیت موضوع مطالعه همانها کافی است، او نوشته بود :

« از سال ۱۹۵۰ بعد دولت آمریکا معادل ۳۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار اسلحه بخارج فروخت .

۱۴ کشور در حال توسعه ! تاکنون اعتبارات ۵ تا ۷ ساله برای تهیه سلاح باریج ۳ تا ۵ واحد میگرفتند ولی امروز بانک صادرات آمریکا تسهیلات خاصی ! برای آنها قائل شده ، روسها نیز اعتبارات بدون ریج و طولانی و قیمت های غیر قابل رقابت عرضه میکنند ! قیمت يك هواپیمای میک ۲۱ شوروی يك میلیون دلار و يك هواپیمای اف ۱۰۵ امریکائی ۴ میلیون دلار و يك هواپیمای میراژ فرانسوی ۳ میلیون دلار است ؛ (۱)

بنا بر این چه جای تعجب اگر غرب روز بروز فربه تر و شرق روز بروز ضعیفتر گردد ؟ اینها ثروتهائی که باید همچون خون در عروق اقتصادشان جریان یابد با سخاوت هر چه بیشتر بغرب میدهند !

و همین سیستم اقتصادی ناسالم غربی است که با حجاب میکند همیشه کشورهای آسیائی و آفریقائی را بصورت عضو وابسته اقتصادی خویش نگهدارد .

آیا دوران استعمار سپری شده است ؟

افراد خوش باور چنین تصور میکنند که دیگر دوران استعمار گذشته ، و شاهد گویای این موضوع را جنبشهای آزادیخواهی مستعمرات و آزادی تدریجی آنها و پذیرش آنها بعنوان عضویت در **سالن خطابه بین المللی** - بیخشید سازمان ملل متحد - و تنظیم اعلامیه حقوق بشر و امثال این مقولات... میدانند .

در حالی که این تغییر قیافه استعمار چیزی جز درک روح زمان و تطبیق هدف بر مقتضیات زمانی و مکانی نیست !

سنگرهای یهود فرو و میریزد

... نقطه‌ای را که افسران اسلام در این غزوه (خیبر) مرکز ارتش خود قرار داده بودند از نظر اصول نظامی فاقد شرائط بود، زیرا سر بازان یهود کاملاً بر آنجا تسلط داشتند، و حاجب و مانعی از هدف گیری و تیر اندازی دشمن و سنگباران کردن مرکز اردوی اسلام نبود، روی این نقیصه یکی از دلوران کار آزموده اسلام بنام « حباب بن منذر » حضور پیامبر رسید و چنین گفت: فرود آمدن در این نقطه اگر بفرمان خدا است، من کوچکترین اعتراضی برای این مطلب ندارم زیرا دستور خداوند بالاتر از هر گونه نظر و پیش بینی ما است، ولی اگر یک امر عرفی و عادی است بطوریکه افسران میتوانند در آن اظهار نظر کنند، در این صورت ناچارم بگویم که این نقطه چشم انداز دشمن است، و در نزدیکی دژ « نسطاق » قرار گرفته، و تیر اندازان دژ بر اثر نبودن نخل و خانه، میتوانند قلب لشکر را هدف گیری کنند.

پیامبر با استفاده از یکی از اصول بزرگ اسلام (اصل مشاوره) و احترام به افکار دیگران چنین فرمود: اگر شما نقطه بهتری را معرفی نمائید، آنجا را اردوگاه خود قرار میدهیم، وی پس از بررسی اراضی خیبر، نقطه‌ای را تعیین نمود، که در پشت نخلها قرار گرفته بود، و بالنتیجه ستاد و مرکزیت با آنجا انتقال یافت، و در طول مدت تسخیر خیبر، هر روز افسران و پیامبر اسلام از آنجا بسوی دژها میآمدند و شبانگاه به ستاد ارتش باز میگشتند (سیره حلبی) ۳ ص (۳۹).

درباره جزئیات نبرد خیبر نمیتوان نظر قاطع ابراز کرد، ولی از مجموع کتابهای تاریخ و سیره چنین استفاده میشود که سر بازان اسلام دژها را یک یک محاصره میکردند، و کوشش مینمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند، و پس از گشودن آن دژ، به محاصره دژ دیگر میپرداختند دژهایی که بایکدیگر ارتباط زیرزمینی داشتند و یارزمندگان و دلوران آنها به دفاع سرسختانه برمیخاستند، گشودن آنها بکندی صورت میگرفت، ولی دژهایی که رعب و ترس بر فرماندهان آنها مستولی گشته، و یار و ابط آنها با خارج بکلی بریده شده بود، تسلط بر آنها باسانی انجام میگرفت و قتل و خونریزی کمتر اتفاق میافتاد و کار

بسرعت زیاد پیش میرفت .

بعقیده گروهی از تاریخ نویسان، نخستین دژی از خیبر که پس از رنجهای فراوان ، بدست ارتش اسلام افتاد ، دژ « ناعم » بود ، گشودن این دژ بقیمت کشته شدن یکی از سرداران بزرگ اسلام بنام « محمود بن مسلمة انصاری » و زخمی گشتن پنجاه تن از سربازان اسلام تمام شد ، افسر مزبور بوسیله سنگ بزرگی که از بالا پرت کرده بودند ، کشته شد ، و همان لحظه جان سپرد و بنا بنقل این اثیر در « اسد الغابه » (۴ ص ۳۳۴) پس از سه روز جان سپرد و پنجاه سرباز نیز زخمی برای پانسمان به نقطه ای که در لشکر گاه برای اینکار اختصاص داده شده بود ، انتقال یافته همگی پانسمان شدند (حلی ۳ ص ۴۰) و دسته ای از زنان « بنی الفجار » با اجازه پیامبر به خیبر آمده ، درباری کردن مسلمانان ، و پانسمان کردن معجرو حان و سائر خدماتی که برای زن در اردو گاه مشروع بود ، فداکاری و جان فیزی شدیدی نمودند (سیره ابن هشام ۳ ص ۳۴۲)

شورای نظامی تصویب نمود که پس از فتح دژ « ناعم » سربازان متوجه قلعه « قموص » شوند و ریاست این دژ با « ابن ابی الحقیق » بود ، این دژ با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد ، و صفیه دختر حیی بن اخطب که بعدها در ردیف زنان پیامبر قرار گرفت ، اسیر گردید . این دو پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد ، و رعب و وحشت بر قلوب یهودان مستولی گشت ، ولی مسلمانان از نظر مواد غذائی در مضیقه عجیبی قرار گرفته بودند ، بطوریکه برای سد جوع از گوشت برخی از حیوانات که خوردن گوشت آنها مکروه است استفاده مینمودند . و دژی که مواد غذائی فراوانی در آنجا بود ، هنوز بدست مسلمانان نیافتاده بود .

پرهیزگاری در عین گرفتاری

در این حالت که گرسنگی شدید بر مسلمانان مستولی گردیده بود و با خوردن گوشت حیواناتی که خوردن آنها مکروه است ، گرسنگی را بر طرف میکردند ، چوپان سیاه چهره ای که برای یهودان گله داری میکرد ، حضور پیامبر شرفیاب گردید و درخواست نمود که حقیقت اسلام را بر او عرضه بدارد ، او در همان جلسه بر اثربیانات جالب و سخنان نافذ پیامبر اسلام ایمان آورد ، و گفت این گوسفندان در دست من امانت است ، و اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفندان بریده شد ، تکلیف من چیست ؟

پیامبر در برابر دیدگان صدها سرباز گرسنه ، با کمال صراحت فرمود . در آئین ما خیانت بر امانت یکی از بزرگترین جرمهاست بر تو لازم است ؛ همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را بدست صاحبانش برسانی ، او دستور پیامبر را اطاعت نمود و بلافاصله در جنگ شرکت کرد و در راه اسلام جام شهادت نوشید (سیره ابن هشام ۳ ص ۳۴۴)

او همانطوریکه در دوران جوانی لقب **امین**، گرفته بود، در تمام حالات امین و درستکار بود، او نه تنها خودش امین بود، بلکه در تمام دوران محاصره رفت و آمد گله‌های قلعه در صبح و عصر کاملاً آزاد بود، و یک نفر از مسلمانان در فکر بودن گوسفندان دشمن نبود زیرا آنها در پرتو تعالیم عالی‌رهبان خود، امین و درستکار بار آمده بودند، فقط یک روز که گرسنگی شدیدی بر همه آنها غالب گردیده بود، دستور داد، دور اس گوسفند از گله بگیرند، و باقیمانده را رها کنند، تا آزادانه وارد دژ شوند، و اگر اضطرار شدید در کار نبود، هرگز دست به چنین کار نمی‌زدند، و لذا هر موقع شکایت سر بازان خود را از گرسنگی می‌شنید، دست بدعا بلند می‌کرد و عرض می‌کرد: **بار الهادژی که مرکز غذا است، بروی سر بازان بکشا، و هرگز اجازه نمیداد، بدون فتح و پیروزی به اموال مردم دستبرد زنند** (سیره ابن هشام ۳ ص ۳۳۵).

با در نظر گرفتن اوضاع پیش، مشت گروهی از غرض ورزان تاریخ معاصر (خاورشناسان) بازمی‌گردد، زیرا آنان برای کوچک کردن اهداف عالی اسلام، سعی میکنند اثبات کنند که نبردهای اسلام برای غارتگری و گرد آوردن غنائم بوده و سر بازان اسلام در موقع جنگ و نبرد خود را ملزم با اجراء اصول عدالت نمیدانستند... ولی جریان فوق و امثال آن که در صفحات تاریخ ثبت گردیده گواه گویا بر دروغ پردازی آنان است، پیامبر در سخت‌ترین لحظات، لحظاتی که سر بازان فداکاری بامرک و گرسنگی دست بگیر بیان بودند، اجازه نمیداد چوپان گله به صاحبان یهودی خود خیانت ورزد، در صورتی که میتوانست همه آنها را یکجا مصادره کند.

دژهای یکی پس از دیگری گشوده میشود

پس از فتح قلعه‌های مزبور، ستون محاصره متوجه دژهای **دوطیح**، و **دسالام**، گردید (۱) ولی حملات مسلمانان با مقاومت سر سختانه **«یهود»** در بیرون قلعه، روبرو گردید و دلیران اسلام با جان‌بازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین که سیره نویس بزرگ اسلام نام همه آن شهیدان را در ستون مخصوص گرد آورده است، نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگ آوران یهود دست و پنجه نرم کرده هر روز بی‌اخذ نتیجه به لشکر گاه بر می‌گشتند.

در یکی از ده روز فوق ابی بکر مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تالب دژ آمد، و سر بازان دلاور اسلام بفرماندهی او حرکت کردند ولی پس از مدتی بدون اخذ نتیجه باز گشتند و فرمانده سپاه هر کدام گناه را به گردن یکدیگر انداخته، همدیگر را متهم بفرانمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر بعهد **«عمر»** واگذار شد، او نیز داستان دوست خود

(۱) برخی از تاریخ نویسان معتقدند که دژهای مذکور با صلح و مذاکره گشوده شده و حوادثی

را که گفته میشود مر بوط به دژهای **«قموص»** و **«نسطاة»** میدادند.

را تکرار نمود و بنا بنقل طبری (ج ۲ ص ۳۰۰) پس از بازگشت از صحنه نبرد ، یاران پیامبر را با توصیف دلآوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ (مرحب) مرعوب میساخت ، این وضع پیامبر و سرداران اسلام را سخت ناراحت نموده بود (۱) در این لحظات رسول خدا ، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد ، و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است ، فرمود : **لَاعْطِیْنَ الرَّایَةَ غَدًا رِجَالِیْهِبِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَیَحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ یَفْتَحُ اللّٰهُ عَلَیْهِ یَدِیْهِ اَیْسَ بَقَرًا** .

یعنی : این پرچم را فردا بدست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست میدارند و خداوند این دژ را بدست او میکشاید ، او مردیست که هرگز پشت بدشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمیکنند و بنا بنقل مجمع البیان ص ۱۲۰ و سیره حلبی ص ۳۴۳ چنین فرمود : **گزارش غیر فرار** ، یعنی بسوی دشمن حمله کرده هرگز فرار نمیکنند (۲) (یعنی نقطه مقابل دوسر دار پیش است)

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری معنوی و شهامت آن سرداری بود که مقدر بود فتح و پیروزی بدست او صورت بگیرد ، غریب و از شادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه بوجود آورد ، و هر فردی آرزو میکرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه

(۱) **مورخ بزرگ اسلام ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار دوسر دار سخت متأثر گشته و در قصیده معروف خود چنین میگوید :**

و فرها و الفرقه علماء حو

و مانس لانس اللذین تقدما

یعنی اگر همه چیز را فراموش کنم هرگز سرگذشت این دوسر دار بزرگ اسلام را فراموش نخواهم کرد ، زیرا آنان شمشیر بدست گرفته و بسوی دشمن رفتند با اینکه میدانستند فرار از جهاد حرام است - مع الوصف - پشت بدشمن کرده فرار نمودند -

ملابس ذل فوقها و جلابیب

و للرایة العظمی و قد ذهابها

یعنی آنها پرچم بزرگ اسلام را بسوی دشمن بردند ، ولی در عالم معنی پرده هائی اذلت و خواری آنرا پوشانیده بود .

طویل نجاد السیف اجید یعویب

یشلهما من آل موسی شمردل

یکه جوان تندرو از فرزندان موسی آنانرا طرد میکرد جوان بلند بالا که بر اسب تندرو سوار

بود .

(۲) هنگامیکه علی در خیمه سخن فوق را از پیامبر شنید بادلی پر از شوق چنین گفت : اللهم

لامعطی لماننت و لمانع لما اعطیت (سیره حلبی ص ۳۴۱)

بنام او افتد .

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت ، سر بازان اسلام به خوابگاه خود رفتند ، و نگاهبانان در مواضع مرتفع ، مراقب اوضاع دشمن بودند ، آفتاب با طلوع خود سینه افق را شکافت ، خورشید با اشعه پلائی خود دشت و دمن را روشن ساخت ، سرداران گرد پیامبر آمده و دوسر دار شکست خورده با گردنهای کشیده متوجه دستور پیامبر شده و میخواستند هر چه زودتر بفهمند که این پرچم پرافتخار بدست چه کسی داده خواهد شد (۱)

سکوت پر انتظار مردم با جمله پیامبر که فرمود: **علی کجا است در هم شکست**، در پاسخ او گفته شد که او دچار عارضه چشم است ، و در گوشه‌ای استراحت نموده ، پیامبر فرمود او را بیاورید ، طبری میگوید علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند ، و این جمله حاکی است که عارضه چشم بقدری سخت بوده که سردار را از پای در آورده بود، پیامبردستی بر دیدگان او کشید ، و در حق او دعا نمود، این عمل و آن دعا ، مانند دم مسیحائی آنچنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر بدرد چشم مبتلا نگردید .

مقام فرماندهی بعلی دستور پیشروی داد و در ضمن یاد آور گردید که قبل از جنگ نمایندگانی را بسوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را بائین اسلام دعوت نماید و اگر نپذیرفتند ، آنها را بوظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند (بحار ۲۱ ص ۲۹) و اگر به هیچ کدام گردن ننهاده‌اند، راه نبرد را پیش گیرد و جمله زیر آخرین جمله‌ای بود که مقام فرماندهی بدر قراه علی ساخت و گفت : **لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر من ان یکون لک حمر النعم** هر گاه خداوند یک فرد را بوسیله تو هدایت کند، بهتر از این است که شتران سرخ موی مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی (صحیح مسلم ۵ ص ۱۹۵ ، صحیح بخاری ۵ ص ۲۲ و ۲۳) و پیامبر عالیقدر اسلام در بیجوبه جنگ باز در فکر راهنمایی مردم بوده و می‌رساند که تمام این نبردها برای هدایت مردم است.

(۱) عبارت طبری در این بحث چنین است: فتطا اول ابو بکر و عمر.

مهدی موعود

دوازدهمین جانشین پیغمبر اسلام است

از آنچه در شماره های پیش خاطر نشان ساختیم ، این موضوع روشن شد که اعتقاد شیعیان در خصوص وجود مقدس مهدی موعود اسلام و تعیین وی در شخص **حجت ابن الحسن العسکری (ع)** و انتظار ظهور آن حضرت ، چیزی نیست که در تاریخ شیعه تازگی داشته باشد . اعتقاد راسخ شیعه در این خصوص بر اساس يك سلسله ادله عقلی و مدارك نقلی استوار است که ملاحظه آنها جای شك و شبهه برای کسی نمی گذارد . ادله عقلی را موکول باینده و موقع مناسب نموده ، و چون در این مقاله از نظر نقلی بحث میشود میگوئیم : انبوه روایاتی که شیعه و سنی از حضرت رسول اکرم (ص) راجع باین موضوع در منابع معتبر و پرارزش خود از همان قرون اولیه اسلامی آورده اند ، همه مبین يك حقیقت است و آن اینکه **مهدی موعود اسلام** که جهان در انتظار اوست ، دوازدهمین جانشین شایسته پیغمبر اسلام و امام غائب شیعیان جهان است .

روی سخن ما در اینجا بامسلمانان و کسانی است که هنگام بحث از **مهدی موعود**، به کتابهای اسلامی ، خاصه مدارك شیعه استناد می جویند ، و به رد و قبول آن می پردازند .

موعود اسلام جانشین دوازدهم پیغمبر است

میدانیم که عمده فرق اسلامی امروز چهار فرقه هستند: سنی ، شیعه دوازده امامی ، اسماعیلی ، وزیدی . وهم اطلاع داریم که یکی از موارد اختلاف این فرقه ها موضوع جانشینی پیغمبر اکرم (ص) و تعداد جانشینان آن حضرت است .

اهل تسنن معتقدند که خلفای پیغمبر (ص) چهار نفر میباشند ، شیعیان زیدی و اسماعیلی هم به ترتیب چهار امامی و شش امامی هستند . ولی شیعه امامیه باستناد روایات «متواتر» و معتبری که در کتب فریقین موجود است ، جانشینان حقیقی پیغمبر اسلام (ص) را دوازده تن میدانند که همگی از قریش و بنی هاشم و خاندان پیغمبرند ، و آخرین آنها **مهدی موعود** است .

برای روشن شدن مطلب میگوئیم : یکی از دلایل پرارزش شیعه در این باره ، روایات کثیری است که در مدارک ذیقمت شیعه و اهل تسنن آمده و هر چند اهل سنت در حل آن دچار اشکال شده و سرگردان مانده اند ، ولی از نظر شیعه روشن و اشکالی ندارد .

توجه باین موضوع نه تنها ما را باین حقیقت واقف می سازد که جانشینان شایسته پیغمبر (ص) چند نفر و از چه خاندانی می باشند ، و چه اوصافی دارند ، بلکه باین واقعیت نیز آگاه میکند که مصداق این روایات ، فقط و فقط ائمه طاهرین شیعه و امامان اهل بیت میباشند ، و جز آنان بر هیچکس منطبق نخواهد بود .

امامان عالی مقامی که هر کدام در عصر خویش سنگین ترین و زنه فضیلت و تقوی بودند و از لحاظ علم و دانش ، حزم و تدبیر ، و توجه بحفظ اسلام و قرآن و دستگیری مسلمانان نظیر نداشتند هر چند آنها را از تصدی حکومت ظاهری بر مسلمانان منع کردند و حق مسلم آنها را نادیده گرفتند .

بررسی يك سند تاریخی

موضوعی که هم اکنون در صدد تحقیق و بررسی آن هستیم ، روایتی است که چند تن از صحابه پیغمبر (ص) با جزئی اختلافی در عبارت نقل کرده اند . روایت اینست که پیغمبر (ص) میفرماید : **الخلفاء بعدی اثنی عشر کلمهم من قریش یعنی : جانشینان بعد از من دوازده نفر میباشند ، و همه از قریش هستند .**

این روایت در معتبرترین مدارک اهل تسنن یعنی «صحیح بخاری» جلد چهارم کتاب الاحکام ، صحیح مسلم (کتاب الاماره جلد ۲) ، صحیح ترمذی (جلد ۲ باب ما جاء فی الخلفاء) صحیح ابوداود (کتاب المهدی) و مسند احمد حنبل (جزء پنجم) و غیر آنها بطرق مختلف از «جابر بن سمره بن جناد» و «عبدالله بن مسعود» و دیگران نقل شده است .

همچنین در منابع پرارزش شیعه مانند غیبت نعمانی ، غیبت شیخ طوسی ، کمال الدین ، و خصال شیخ صدوق و غیره با اسناد گوناگون از همین دو نفر آمده است .

پیشوای محدثین اهل سنت «احمد حنبل» در «المسند» با ۳۲ سند نقل کرده که «جابر بن سمره» روایت مزبور را از پیغمبر اکرم (ص) شنیده است و نیز شیخ سلیمان حنفی در «ینایع الموده» مینویسد : یحیی بن حسن در کتاب «العمده» با ۲۰ سند روایت نموده که «جانشینان بعد از پیغمبر (ص) دوازده تن میباشند و همگی از قریش هستند» سپس میگوید : این حدیث در صحیح بخاری با ۳ طریق ، و در صحیح مسلم با ۹ طریق و در صحیح ابوداود با طریق و در صحیح ترمذی با یک طریق و در «جمع بین الصحیحین» حمیدی با ۳ طریق نقل شده است (۳) .

درو خصال، شیخ صدوق متوفای سال ۳۸۱ هجری رئیس محدثان شیعه نیز با ۲۷ طریق از جابر بن سمره و عبدالله مسعود روایت شده، باین شرح که ۱۹ سند آن به جابر و ۸ سند به عبدالله مسعود منتهی میگردد .

در هشت روایت «عبدالله مسعود» میگوید پیغمبر فرمود : جانشینان بعد از من دوازده تن و همگی از قریش میباشند بعدد نقبای بنی اسرائیل ولی در روایات جابر از دوازده جانشین، و دوازده امیر، و دوازده فرده که بعد از پیغمبر خواهند آمد، و بر مسلمانان ولایت خواهند داشت و عزت اسلام بسته بوجود آنهاست، سخن بمیان آمده است .

در چهار روایت جابر نیز مانند عبدالله مسعود میگوید : پیغمبر فرمود: همگی از قریش هستند، ولی در بقیه میگوید بر اثر ازدحام جمعیت جمله آخر سخن پیغمبر را نشنیدم و از پدرم که بامن بود پرسیدم پیغمبر بعد از آنکه فرمود: دوازده جانشین بعد از من خواهد بود چه گفت؟ پدرم گفت: فرمود: و همگی آنها از قریش هستند.

نظری بمضمون این روایات

اکنون یکی دوروایت مزبور را عیناً نقل میکنیم و سپس با آنچه در این خصوص صریحتر روایت شده است مقایسه نموده و از آن پس قضاوت را بعهده اهل انصاف و امیکنداریم:

صحیح بخاری : جابر بن سمره میگوید پیغمبر فرمود : بعد از من دوازده امیر خواهند بود. سپس سخنی فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم گفت پیغمبر فرمود : همگی آنها از قریش میباشند.

صحیح مسلم : جابر بن سمره میگوید شنیدم پیغمبر فرمود: کار امت اسلام پایان نمیرسد مگر اینکه دوازده جانشین من در میان آنها بگذرند، سپس پیغمبر سخنی گفت که نشنیدم. از پدرم پرسیدم گفت پیغمبر فرمود: همه آنها از قریش هستند .

تیسیر الوصول الی جامع الاصول : جابر بن سمره گفت : پیغمبر فرمود : پیوسته این دین عزیز و پایدار است تا آنکه دوازده نفر بیایند که همگی از قریش میباشند.

خصال صدوق : جابر بن سمره روایت میکند که نزد پیغمبر (ص) بودم فرمود دوازده تن به جانیشینی من میرسند مردم فریاد بر آوردند. نفهمیدم پیغمبر دیگر چه گفت. از پدرم که نزدیکه آنحضرت بود پرسیدم چه فرمود؟ گفت فرمود: و کلهم من قریش و کلهم لایری مثله، یعنی همگی آنها از قریش میباشند و مانند هیچیکه آنها دیده نخواهد شد ۱۱

خواننده عزیز ! درست در این چند روایت که نمونه ای از روایات بسیاری است که با این مضمون وارد شده است دقت کنید و بعد با کمال انصاف و بی طرفی قضاوت نمائید و به بینید

آیا این « دوازده امیر » و « دوازده جانشین پیغمبر » که « عزت دین اسلام بوجود آنها بستگی دارد » و « بوجود آنها پایه دارمی ماند » و « همگی از قریش هستند و مانند آنها دیده نمیشود » کیستند ؟ بنظر شیعه دوازده نفر مذکور در این روایت که دانشمندان اهل تسنن را حیران نموده و نتوانسته اند مصداق درستی برای آن پیدا کنند، فقط و فقط ائمه طاهرین شیعه هستند که از امیر مؤمنان (ع) شروع و به « مهدی موعود » پیشوایان شایسته اسلام خاتمه می یابد، و بهیچوجه بر غیر اینان قابل تطبیق نیست. این موضوع در سایر مدارک شیعه صریحتر بیان شده است.

در کتاب « کفایة الاثر » خز از رازی از سلمان فارسی روایت میکند که پیغمبر فرمود : ائمه بعد از من دوازده تن میباشند بعدد ماه های سال ، و مهدی این امت از ماست که دارای هیبت موسی و نورانیت عیسی و حکومت داود و صبر ایوب است.

و در همین کتاب ضمن نقل احادیث بسیاری بضمون سابق از جمله روایت میکند که گفتند : یارسول الله ! پیشوایان بعد از شما چند نفر هستند؟ فرمود : دوازده نفر بعدد نقبای بنی اسرائیل ، مهدی این امت نیز از ماست که خداوند زمین را بوسیله او بر از عدل و داد میکند بعد از آنکه بر از ظلم و ستم شده باشد .

آنجا که پای تعصب بمیان می آید !

« سیوطی » دانشمند مشهور اهل تسنن در کتاب « تاریخ الخلفاء » فصل سوم بعد از نقل روایت مزبور و تجزیه و تحلیل آن از ابن حجر عسقلانی نقل میکند که در « شرح صحیح بخاری » گفته است : دوازده جانشین پیغمبر که در این روایات آمده است : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی معاویه ، یزید بن معاویه ، عبدالملک مروان و چهار پسر او ولید ، سلیمان و یزید ، هشام ، و ولید بن یزید بن عبدالملک میباشد ۱۱

علت این توجیه نادرست که ابن حجر نموده یک قسمت روایت مزبور است که فقط در یک سند « ابوداود » آمده و میگوید « کلهم یجمع علیه الناس » همه مردم بر آنها اجماع دارند، و حال آنکه در بقیه اسناد روایت که بالغ بر شصت سند است چنین چیزی نیست ، و قطعاً این جمله مبهم و نامفهوم ساخته راویانی بوده که خواسته اند خلافت خلفای خود را بدینگونه تصحیح کنند و گر نه همین جمله نیز بر بسیاری از آنها مطابقت ندارد .

جالب تر اینکه ابن حجر چند سطر بعد از آن میگوید : بعضی از علما گفته اند که مقصود از این روایت اینست که در تمام دوران دین اسلام تا پایان جهان دوازده تن جانشین پیغمبر خواهد بود هر چند باهم فاصله داشته باشند . دلیل بر این روایتی است که « مسدد » در « مسند کبیر » از ابی الخلد « آورده که پیغمبر فرمود این امت از میان نمیرود تا اینکه دوازده خلیفه از آنها بیایند که همگی بر او راست و دین حق عمل کنند و دو نفر آنها اهل بیت محمد میباشند .

« سیوطی » بعد از نقل این قسمت از ابن حجر میگوید: « بنا بر این روایت، منظور از دوازده خلیفه، خلفای راشدین و حسن بن علی، معاویه، عبدالله زبیر، عمر بن عبدالعزیز میباشند، این هشت نفر، احتمال دارد که دو تن از خلفای بنی عباس هم با آنها افزوده شوند و اینان مهدی و ظاهر هستند. دو نفر دیگر باقی میماند که باید در انتظار آنها بود، یکی از آنها « مهدی » است که از خاندان پیغمبر است. »

درست در این جملات دقت کنید و به بینید چگونه وقتی انسان از راه راست منحرف میشود، به سنگلاخ میافتد؛ یکی از میان خلفای بنی امیه بمیل خود عده ای را کنار گذاشته و عده ای را انتخاب کرده و بجهار خلیفه اول میافزاید تا دوازده خلیفه درست شود؛ آنها هم افراد جنایت کار و رسوا آلوده و بی ایمانی امثال معاویه و یزید و ولید و یزید بن عبدالملک که پرونده سیاه آنان تاریخ اسلام را شرمنده و لکه دار نموده است.

و دیگری که متوجه این اشتباه شده است، با اصلاح آن پرداخته و خود نغمه تازه ای بر آن افزوده است؛ در حقیقت خواسته قسمتی را اصلاح کند ولی قسمت دیگری را ضایع کرده است. زیر امی بینید که « سیوطی » این دوازده خلیفه را از بین خلفای سه گانه و اهل بیت و آل زبیر و بنی امیه و بنی عباس انتخاب کرده که بنظر وی نسبت به خلفای برگزیده « ابن حجر » اعتبار و آبرویی داشته اند و تازه دوازده خلیفه هم کامل نشده و معلوم نیست که یک نفر دیگر را از کجا باید آورد؟! در خاتمه این بحث سخن دانشمند محقق معاصر سنی « محمود ابوریه » را در کتاب « اضاء علی السنة المحمدية » می آوریم که هر چند خود وی نیز نتوانسته است چنانکه می باید منظور را دریابد، ولی در آنجا که از روایت مورد بحث سخن بمیان می آورد؛ میگوید: « سیوطی » در این جا نظر عجیبی دارد، که برای تفریح و خندیدن خوانندگان می آوریم، زیرا وی یازده خلیفه را درست کرده ولی معلوم نکرده است که دوازده می کیست!

(بقیه از صفحه ۲۰) روشنتر بگوئیم، نگهداری مستعمرات طبق اصول قدیمی با بیداری نسبی آنها نه امکان پذیر است نه مقرون بصرفه، پس چه بهتر که با اعطای آزادیهای صوری و نیم بند و استفاده از قدرتهای محلی بجای آوردن نیروی نظامی از خارج هدفهای اقتصادی که مقصود اصلی است تعقیب گردد. این نوع استعمار که آنرا در اصطلاح جامعه شناسی امروز « استعمار غیر مستقیم » مینامند برای امروز بسیار مناسبتر میباشد.

یکی از مقامات حساس بعضی از دول بزرگ غرب اخیراً گفته بود: « نگاهداشتن يك سر باز در خارج برای ما ۸ برابر استخدام يك سر باز محلی خرج دارد ما ترجیح میدهیم بجای يك سر باز در مناطق نفوذ خود ۸ سر باز داشته باشیم. »

بهمین دلیل مشاهده میکنیم مثلاً غالب کشورهای آزاد شده آفریقا علاوه بر اینکه از نظر اقتصادی هنوز کاملاً بصورت مستعمره بسر میبردند، میدان جنگها و کشمکشها و رقابتهای خطرناک دول بزرگ هستند و روی آرامش را بخود نمی بینند (در این زمینه سخن بسیار است که شاید در فرصت دیگری بآن بپردازیم).